

پیوست‌ها

1 – عوامل مؤثر در تغییر قیمت تولید

قیمت تولید کالاها تحت تأثیر دو عامل دچار تغییر می‌شود. اول تغییر نرخ سود عمومی و دوم تغییر در ارزش کالا. تغییر نرخ متوسط سود هنگامی رخ می‌دهد که یا نرخ متوسط اضافه ارزش دستخوش تغییر شود، یا نسبت اضافه ارزش کل به مجموع سرمایه پیش ریز شده اجتماعی تغییر یابد. افت و خیز نرخ اضافه ارزش اگر محصول انحراف دستمزدها از سطح عادی خود نباشد، تابعی از ترقی یا تنزل ارزش نیروی کار است و هیچ کدام این دو بدون تغییر در بارآوری کار تولیدکننده وسائل معیشت، در همین راستا بدون تغییر در ارزش کالاهای مورد مصرف کارگران اتفاق نمی‌افتد. تغییر در نسبت میان کل اضافه ارزش‌ها و کل سرمایه اجتماعی نیز به نوسانات جاری در حجم جزء ثابت سرمایه مربوط می‌گردد. نوساناتی در حجم این جزء که ارزش آن را هم دستخوش تغییر می‌کند. افزایش و کاهش که باز هم ناشی از تغییر در بارآوری کار است. از همه اینها نتیجه می‌گیریم: اگر قیمت تولید یک کالا به تبع تغییری در نرخ سود عمومی دچار تغییر شود، ارزش خود آن کالا شاید ثابت ماند اما حتماً تغییری در ارزش کالاهای دیگر رخ داده است. اگر نرخ سود عمومی ثابت ماند، هر تغییر در قیمت تولید یک کالا موقوف به تغییر در ارزش آن کالا است. این بدان معنی است که برای بازتولید کالای مذکور کار بیشتر یا کمتری لازم گردیده است. تمامی تغییراتی که در قیمت تولید کالاها بروز می‌کند در آخرین تحلیل از تغییر در ارزش آنها برمی‌خیزد، اما هر تغییر در ارزش کالا لزوماً در قیمت تولید آن کالا بازتاب پیدا نمی‌کند. دلیلش آنست که قیمت تولید فقط وابسته به ارزش کالای معین نیست، به ارزش کل کالاها بستگی دارد.

2 – قیمت تولید کالاهای دارای ترکیب میانگین

انحراف قیمت‌های تولید از ارزش کالاها، دارای سرچشمه‌های مشخص زیر است. اول: آنچه به قیمت تمام شده کالا افزوده می‌شود، نه اضافه ارزش نهفته در آن بلکه سود متوسط است. دوم: قیمت تولید کالایی که از ارزش خود فاصله گرفته، به عنوان عنصر تشکیل دهنده قیمت‌های تمام شده وارد کالاهای دیگر می‌شود. با در نظر گرفتن این نکات باید پذیرفت که قیمت تمام شده محصولات شرایط میانگین هم می‌تواند از ارزش مجموع عناصر به کار رفته در تولید آنها متفاوت باشد و این تفاوت در رابطه میان ارزش و قیمت تولیدی آنها انعکاس پیدا کند. فرض کنیم ترکیب سرمایه‌های حوزه میانگین $80c+20v$ است اما c می‌تواند بزرگتر یا کوچکتر از ارزش واقعی خود شود زیرا اجزاء تشکیل دهنده اش به دلیل انحراف قیمت تولیدشان از ارزش خود، دستخوش نوسان می‌گردند. ارزش جزء متغیر (v) نیز امکان تغییر دارد، به این دلیل که قیمت تولید کالاهای تشکیل دهنده مایحتاج اولیه کارگران می‌تواند افزایش یا کاهش یابد. نکته مهم آنست که هیچ کدام این احتمالات تزه‌های ما در مورد کالاهای دارای ترکیب آلی متوسط را نقض نمی‌کند. کمیت سود متعلق به این سرمایه‌ها با اضافه ارزش نهفته در آنها انطباق دارد.

3 – نگاه سرمایه‌دار به پدیده موازنه سودها

گفته شد که رقابت، نرخ سود حوزه‌های مختلف تولید را به نرخ سود متوسط یا عمومی تبدیل می‌کند. همزمان ارزشهای محصولات این حوزه‌ها را به قیمت تولید مبدل می‌سازد. این جایگزینی‌ها و تغییرات به طور روتین انجام می‌گیرند زیرا کشش ذاتی سرمایه‌است که در جستجوی سود افزون‌تر از قلمرویی به قلمرو دیگر منتقل شود. در این میان نوسان

متناوب نرخ سود در سالهای رکود و رونق را هم باید در نظر داشت. نوساناتی که در رشته معینی از صنعت در یک دوره معلوم متعاقب یکدیگر پدید می آید. رفت و آمد پیوسته سرمایه میان محیط های تولیدی مختلف موجب حرکت فزاینده یا کاهنده نرخ سود می شود. نرخهایی که همدیگر را خنثی می کنند و به سطح نرخ سود عمومی می رانند. نقل و انتقال سرمایه ها در وهله نخست همه جا از وضع قیمت های بازار ناشی می شود. قیمت هایی که در برخی حوزه ها سود را بالاتر از سود متوسط و در برخی دیگر از آن پائین تر می آرد. در این میان آنچه رقابت آن را استثمار می کند، تسلط قانون ارزش بر حرکت تولید و ارزشهایی است که پشت سر قیمت های تولید قرار دارد. و آنچه رقابت عیان می گرداند به قرار زیر است.

اول: سودهای متوسط که مستقل از ترکیب آلی سرمایه در حوزه های مختلف و لاجرم مستقل از توده کار زنده ای است که هر سرمایه مشخص در محیط پیش ریز خاص خود استثمار می کند.

دوم: ترقی و تنزل قیمت های تولید به مثابه عوارض تغییر مزدها – چیزی که در نگاه اول با رابطه ارزشی کالاها متناقض به نظر می رسد.

سوم: نوسانات قیمت های بازار. نوساناتی که باعث می شوند قیمت متوسط بازار کالا، در یک برهه زمانی معین، از ارزش بازارش منحرف شود و به قیمت بازار تبدیل گردد.

نکات فوق بیانگر این حقیقت هستند که رقابت همه چیز را وارونه می کند، چنین القاء می نماید که گویا ارزش کالاها توسط کار اجتماعاً لازم متراکم در آنها تعیین نمی گردد!! گویا اضافه ارزش چیزی سوای کار پرداخت نشده و بدون هیچ مزد کارگران است!! حقیقت این است که سیمای حاضر و آماده مناسبات اقتصادی سرمایه داری یا تصویری که مدافعان و متفکران این نظام ارائه می دهند با واقعیت های زمخت اسرارآمیز درونی آن از بیخ و بن متضاد است. همترازی نرخ سودهای قلمروهای جداگانه و نرخ سود عمومی در مراحل پیشرفته سرمایه داری نیز فقط به یمن انتقال سرمایه ها و تحت تأثیر قیمت های بازار محقق نمی شود. سوای آن وقتی که قیمت های متوسط و قیمت های بازار منطبق با آن برای مدتی تثبیت می شوند، سرمایه داران منفرد در می یابند که تفاوت های معین به کمک این همترازی خنثی می گردد.

آنان این مسأله را در محاسبات میان خود وارد می کنند و تفاوت ها را باعث و بانی استقرار موازنه می انگارند. بنیاد تصور آنها نیز همان نرخ سود متوسط است. آنچه به چشمشان می آید این است که هر مقدار سرمایه مستقل از ترکیب آلی خود، در هر حوزه پیش ریز سودی به اندازه سرمایه هموزنش در محیط های دیگر به چنگ می آرد. هر واحد سرمایه با هر ترکیب در هر قلمرو انباشت سهمی به اندازه سرمایه همترایش از کل اضافه ارزش ها دریافت می کند. هر سرمایه معین جزئی از سرمایه کل است و هر سرمایه دار سهامداری از بنگاه سهامی کل سرمایه داران است که متناسب با بزرگی و کوچکی سرمایه اش سهم سود خود را اضافه ارزش های حاصل استثمار کارگران کشورها یا دنیا برداشت می نماید. رقابت، جایگزینی ارزش کالاها با قیمت تولیدی، تشکیل نرخ سود عمومی، سرمایه داران را دچار این انگاره وارونه می کند که گویا تفاوت ها خود همدیگر را جبران و مایه برقراری موازنه می گردند!! شعور مولود سرمایه قادر به هیچ میزان حفاری ریشه کاو واقعیت ها نیست. رقابت، تشکیل قیمت تولید، استقرار نرخ سود عمومی و سهم سود را می بیند، از آنها قفلی بر شعور و چشم بندی پولادین بر دیده می سازد، از فهمیدن و دیدن سرچشمه واقعی سودها، اضافه ارزش ها، کار پرداخت نشده و بدون هیچ مزد کارگران به کلی باز می ماند، آنچه را که سد راه درک و دیدن منشأ اضافه ارزش ها است موجد و منبع سودهای خود می انگارد، در همه موارد اسیر این وارونه بینی، تحجر و باژگونه پنداری است، دوره واگرد را نظر می اندازد، تأثیر کوتاهی و طولانی بودن آن بر حجم سودها را می بیند، همین کوتاهی، بلندی را سرچشمه سود می انگارد، خطر غرق شدن کشتی در دریا، زیان های دهشت زا و نقش بیمه ها را

غور می کند و پویه رتق و فتق این امور را کشتزار واقعی رویش سودها و سرمایه ها می انگارد، سهم برابر سرمایه خود از کل سودها را می بیند و با این دیدن، غرق ندیدن منشأ، مبدأ، مرکز واقعی زایش اضافه ارزش ها می گردد.

بخش سوم

قانون گرایش نزولی نرخ سود

فصل سیزدهم:

در باره خود قانون

از این فرض آغاز کنیم که دستمزد و روزانه کار، هر دو ثابت هستند. سرمایه متغیری به میزان 100 هزار دلار هم بیانگر شمار کارگران مورد استثمار، مثلاً 100 کارگر در طول یک هفته است. نرخ اضافه ارزش %900 است. کارگران در مقابل هر دلاری که می گیرند 9 دلار اضافه ارزش تحویل سرمایه دار می دهند. سرمایه ثابتی که توسط این 100 کارگر به کار می افتد، می تواند بسیار متفاوت و دارای ترکیب آلی های مختلف باشد. مثلاً از چپ به راست:

$$\underline{1\ 900\ 000 + 2\ 150\ 000 + 2\ 470\ 000 + 2\ 900\ 000 + 4\ 400\ 000}$$

با این داده ها، جمع سرمایه ثابت، متغیر و میزان اضافه ارزش ها در حالات پنج گانه بالا به شرح زیر خواهد بود.

$$1 - 2\ 000\ 000\ C \text{ ----- } 1\ 900\ 000\ c + 100\ 000\ v + 900\ 000\ m$$

$$2 - 2\ 250\ 000\ C \text{ ----- } 2\ 150\ 000\ c + 100\ 000\ v + 900\ 000\ m$$

$$3 - 2\ 570\ 000\ C \text{ ----- } 2\ 470\ 000\ c + 100\ 000\ v + 900\ 000\ m$$

$$4 - 3\ 000\ 000\ C \text{ ----- } 2\ 900\ 000\ c + 100\ 000\ v + 900\ 000\ m$$

$$5 - 4\ 500\ 000\ C \text{ ----- } 4\ 400\ 000\ c + 100\ 000\ v + 900\ 000\ m$$

فراموش نکنیم که **C** نماینده کل سرمایه، **c** سرمایه ثابت، **v** سرمایه متغیر و **m** مقدار اضافه ارزش است. نرخ ارزش اضافی در هر 5 مورد 900% است. اما این نرخ اضافه ارزش های یکسان، در شرائط متفاوت بالا، در نرخ سودهای کاملاً مختلف ظاهر گردیده است. دلیل آن روشن است. اگر نرخ اضافه ارزش حاصل تقسیم اضافه ارزش بر جزء متغیر سرمایه است، نرخ سود خارج قسمت اضافه ارزش به کل سرمایه اعم از ثابت و متغیر می باشد. بر همین اساس نرخ سود سرمایه نخست 45% سرمایه دوم 40% سوم 35%، چهارم 30% و آخرین سرمایه فقط 20% است. آنچه کاملاً شفاف است این است که هر چه سرمایه ثابت به کار افتاده توسط شمار معین کارگران بالاتر رفته است، نرخ سود روند افت پیموده است. به بیان دیگر سیر صعودی ترکیب ارگانیک سرمایه با روند نزولی نرخ سود عجین بوده است. اگر آنچه می بینیم به کل سرمایه های جامعه، یا سرمایه اجتماعی تعمیم یابد، اگر سیر صعودی ترکیب آلی سرمایه چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی را فرا گیرد، آنگاه با فرض ثابت ماندن نرخ اضافه ارزش ها، تنزل نرخ سود عمومی اجتناب ناپذیر است. این امر گریزناپذیر و ذاتی سرمایه است که برای سود افزون تر و خود افزائی انبوه تر، محتاج بالا بردن بارآوری نیروی کار است. با افزایش بارآوری کار، حجم هر چه بیشتر مواد خام، وسایل کمکی و اجزاء سرمایه ثابت توسط شمار هر چه کمتر کارگران به محصول مبدل می گردد، ترکیب آلی سرمایه بالا می رود، روندی که افت قهری نرخ سود را در پی دارد. افزایش حجم ارزشی سرمایه ثابت همراه با کاهش جزء متغیر سرمایه، موجد ارزان گشتن فزاینده محصولات نیز هست. به این دلیل روشن که هر واحد جداگانه کالا در قیاس با سابق، کار اجتماعاً لازم

کمتری در خود خواهد داشت. گرایش نزولی نرخ سود در واقع بیان توسعه تدریجی بهره وری اجتماعی کار است که امر خاص شیوه تولید سرمایه داری می باشد. معنای این سخن نفی تأثیر عوامل دیگر بر پویه کاهش نرخ سود نیست، **نکته مهم مورد تأکید ماهیت شیوه تولید سرمایه داری است** که با پیشرفت هر چه بیشتر آن، نرخ متوسط اضافه ارزش با نرخ سود رو به افت همگن و همراه است. چرا؟ پاسخ همان است که بالاتر آمد. در این شیوه تولید حجم کار زنده ای که به کار گرفته می شود، نسبت به حجم کار عینیت یافته یا از پیش انجام شده ای که توسط این کار زنده به حرکت در می آید و به محصول تبدیل می می شود مستمرا کاهش می یابد. در همین راستا بخش کار پرداخت نشده کارگران هم مادام که نرخ اضافه ارزش ثابت ماند، نسبت به حجم کل سرمایه پیش ریز دچار تنزل می گردد، به بیان روشن تر نرخ سود کاهش می یابد.

قانون بالا ظاهرا بسیار ساده و پیش پا افتاده به نظر می آید اما قابل تعمق است که هیچ اقتصاددان بورژوازی و هیچ عالم عالیجاه اقتصاد سیاسی از اسمیت تا همه اخلاقیان موفق به کشف آن نشده اند!!، در باره اش فراوان حرف زده اند، با توجه به اهمیتش برای سرمایه داری، کوشیدند تا آن را بشناسند و به چالش کشند، اما هر چه بیشتر تلاش کرده اند، عمیق تر فرو ماندند، از شناخت این کارکرد درونی سرمایه عاجز مانده اند، همان گونه که تفاوت سرمایه ثابت و متغیر را نشانختند. به همان سیاق که سود را چیزی غیر از ارزش اضافی و پدیده ای قائم به ذات انگاشتند!! تشخیص هر کدام اینها نیازمند شعور ریشه کاو آزاد انسانی است. بورژوازی به حکم هستی اجتماعی خود زندانی مفلوک سودآوری سرمایه و لاجرم فاقد این شعور و شناخت است. با مثالی که در شروع بحث آوردیم، نشان دادیم که هر چه سرمایه داری بیشتر توسعه می یابد، متوسط بارآوری اجتماعی کار می بالد و این بالیدن حتی وقتی که نرخ اضافه ارزش ها با شتاب فزاینده بالا می رود باز هم سیر رو به افت نرخ سود را در پی می آورد. این روند و آنچه در مورد مراحل متوالی انکشاف سرمایه داری در یک کشور گفته شد در مورد جوامع مختلف درگیر مراحل متفاوت توسعه در یک دوره زمانی واحد هم صادق است. هر چه تکامل سرمایه داری جامعه ای پائین تر باشد، متوسط نرخ سود آن جامعه بالاتر است، عکس ماجرا هم صدق می کند. تفاوت نرخ سودهای متمایز و مجزای دو کشور می تواند منفی یا حتی معکوس شود، وقتی که در جامعه کمتر پیشرفته، کار کمتر مولد باشد و بخش بیشتری از کار کارگر به مایحتاج زندگی او اختصاص یابد. به بیان دیگر نرخ اضافه ارزش پائین تر باشد. در مثالی که داشتیم فرض را بر این گذاریم که کارگران حوزه نخست $(v + 100\ 000 c + 1\ 900\ 000)$ به جای 900000 فقط 450000 واحد ارزش اضافی تولید کنند، به بیان دیگر بهای نیروی کار خود را دوبرابر سازند و نرخ استثمار را 50% کاهش دهند، در این صورت نرخ سود تا 22,5% پائین می آید و به نرخ سود پیشرفته ترین حوزه یا صنعتی ترین کشور نزدیک می شود. نکته دیگر اینکه در جامعه با انکشاف افزون تر سرمایه داری و متوسط ترکیب ارگانیک بالاتر سرمایه، حتی روزانه کار کوتاه تر در قیاس با روزانه کار بلندتر ممالک کمتر پیشرفته می تواند نرخ اضافه ارزش بالاتر و لاجرم نرخ سود بالاتر زاید. به طور مثال روزانه کار 8 ساعته اسکاندیناوی به دلیل بارآوری بالاتر کار شاید با روزانه کار 12 ساعته فیلیپین برابری کند. اگر زمان کار دو کشور را به طور مساوی تقسیم کنیم، آنگاه 4 ساعت کار اضافی کارگر دانمارکی می تواند بازگویی ارزشی بالاتر از 6 ساعت کار اضافی کارگر فیلیپینی باشد. در همین راستا بخش بزرگتری از کار روزانه کارگران دانمارک در قیاس با کارگران فیلیپین، کار اضافی خواهد بود.

گرایش به تنزل نرخ سود امر قهری سرمایه داری و بیانگر آنست که در هر کمیت معین از میانگین سرمایه اجتماعی بخش مستمرا فزاینده ای به وسائل تولید و سرمایه ثابت و بخش دائما کمتری به کار زنده اختصاص می یابد. نسبت کار زنده به کار مرده دچار کاهش می شود، با کاهش نسبی کار زنده، جزء پرداخت نشده، یا اضافه ارزش تولید شده توسط

آن نیز، تنزل پیدا می کند. روندی که در عین حال، مبین سیر صعودی توقف ناپذیر بارآوری کار در تولید سرمایه داری است. مثالی بیابوریم. دو سرمایه مجزا در دو سطح مختلف از بارآور کار و ترکیب ارگانیک را در نظر آریم. سرمایه نخست $80c+20v$ با نرخ اضافه ارزش 100% و سرمایه دوم $20c+80v$ و نرخ ارزش اضافی 50% است. ارزش جدید آفریده توسط سرمایه اول 40 و دومی 120 است. اضافه ارزش اولی 20 و دومی 40 است. نرخ سود سرمایه نخست 20% و دومی 40% است. سرمایه دوم به رغم نرخ اضافه ارزش کمتر، نرخ سود بالاتری دارد زیرا کارگران بیشتری را استثمار می کند. از یاد نبریم که بحث حاضر عجلالتا بر روی پروسه ارزش افزائی سرمایه ها در شرائط مختلف، با نرخ اضافه ارزش ها و نرخ سودهای متفاوت متمرکز است. اینکه داده های مورد اشاره ما، زیر فشار رقابت، پویه تشکیل قیمت های تولید و نرخ سود عمومی، چه تغییراتی پیدا می کنند، موضوعی است که پیش تر تشریح شده است و بعدها نیز خواهد شد.

کاهش نسبی جزء متغیر سرمایه در مقابل جزء ثابت آن به هیچ وجه نافی رشد مطلق و مداوم کار زنده مورد استثمار سرمایه اجتماعی کشورها یا کل سرمایه جهانی نیست. همان گونه که سیر رو به افت نرخ سود نقیض رشد بالنده نرخ اضافه ارزشها نمی باشد. یک جمعیت کارگری 2 میلیون نفری با مزد روزانه 20 میلیون دلاری را در نظر گیریم که 80 میلیون دلار سرمایه ثابت را به محصول تبدیل می کند، میزان اضافه ارزش 20 میلیون و نرخ آن 100% است. حال شمار کارگران، روزانه کار، شدت استثمار و نسبت میان کار پرداخت شده و نشده ثابت می ماند اما ترکیب سرمایه دستخوش تغییر می شود و حجم جزء ثابتش به 180 میلیون دلار می رسد. با این تغییر نرخ سود کاهش می یابد و از 20 درصد به 10% سقوط می کند، زیرا همان مقدار ارزش اضافی بر سرمایه ثابت و متغیر بزرگتری تقسیم می گردد. رویه دیگر ماجرا نیز قابل تعمق است. اگر بخش ثابت سرمایه از 180 میلیون به 400 میلیون دلار افزایش پیدا کند، همزمان شمار کارگران از 20 به 30 میلیون و مزدهای روزانه آنها از 20 میلیون به 30 میلیون دلار برسد. در اینجا نرخ اضافه ارزش و روزانه کار بدون تغییر مانده است اما حجم ارزشی اضافه ارزش 50% بالاتر رفته است. نسبت سرمایه متغیر به ثابت هم از 20 به 180 جایش را به 30 در مقابل 400 داده است. با این تغییرات نرخ سود هم به حدود 7% تنزل می کند. در شرائط نخست حجم کل سرمایه ثابت و متغیر 200 و حجم اضافه ارزش 20 میلیون دلار بود. در وضعیت دوم حجم کل سرمایه 430 میلیون و مقدار اضافه ارزش 30 میلیون دلار است.

روند تولید سرمایه داری ماهیتاً روند انباشت نیز هست. در جریان پیشرفت انباشت و رشد بارآوری کار، توده ارزشی که باید حفظ و بازتولید شود، حتی با فرض ثابت ماندن شمار نیروی کار، سیر صعودی پیش می گیرد. در این گذر و با رشد روزافزون نیروی کار اجتماعی، **حجم ارزش های مصرف ایجاد شده، اعم از وسائل تولید یا مایحتاج معاش باز هم نمو می کند و همین نمو است که موجد احتیاج به جمعیت کارگری افزون تر می گردد، به خاطر داشته باشیم که کارگر در پروسه کار با حجم وسائل تولید و معیشت، نه با ارزش آن سر و کار پیدا می کند. همه اینها متضمن آنست که انباشت و تمرکز روزافزون سرمایه، به نمو فزاینده وسائل تولید و معاش و تبدیل آنها به سرمایه می انجامد، پروسه ای که نیاز به نیروی کار بیشتر یا جمعیت کارگری افزون تر را در پی می آرد. افزایشی متناسب با حدود نیازمندی های سرمایه یا حتی بیشتر از آن، چه اگر شمار کارگران از میزان نیاز سرمایه پائین تر باشد، ممکن است باعث افزایش دستمزد شود. چیزی که خود زمینه ای برای رشد جمعیت خواهد بود. همه اینها اما یک روی ماجرا است، رویه دیگرش پیشرفت مداوم دانش ها، تکنیک و ورود ماشین آلات هر چه مدرن تر به بازار انباشت است. روندی که متضمن ارتقاء فزاینده بارآوری کار است و ظهور اضافه جمعیت نسبی کارگری را اجتناب ناپذیر می کند. سرمایه با همه این کارکردها، عجین است و برابند کل آنها این است که در پروسه پیشرفت تولید و انباشت، با رشد حجم سرمایه ثابت، ارزش این بخش**

سرمایه در قیاس با ارزش سرمایه متغیر، بسیار عظیم تر و شتابناک تر رشد می کند. در همین روند حجم مطلق سودها حیرت زا بالا می رود، اما نرخ سود روند تنزل پیش می گیرد. این فرایند باردار حادثه دیگری هم هست. با نمو مستمر حجم سرمایه، شمار سرمایه داران می تواند افزایش یابد، اما سرمایه های کوچک زیر فشار کاهش نرخ سود، امکان ارزش افزائی را از دست می دهند. توسط سرمایه های بزرگتر بلعیده می شوند و از صاحبان آنها خلع ید می گردد. این امر فاش می سازد که چرا تک سرمایه داران به رغم تغییر فاحش نسبت میان بخش متغیر و ثابت سرمایه آنها باز هم بر سپاه بزرگ کارگران حکم می رانند و به رغم نرخ سود کاهنده باز هم سودهای نجومی به چنگ می آرند.

با مشخص بودن جمعیت کارگری، اگر نرخ اضافه ارزش بر اثر تطویل روزانه کار، تشدید آهنگ کار یا افزایش بارآوری کار، بالاتر رود حجم اضافه ارزش و لاجرم حجم مطلق سود به رغم کاهش نسبت سرمایه متغیر در مقابل سرمایه ثابت، دچار افزایش خواهد شد. ترقی بارآوری کار اجتماعی، همان پروسه ای که موجب تنزل نسبی جزء متغیر سرمایه در مقابل جزء ثابت آن می شود، روند افزایش شمار مطلق کارگران، افزایش حجم مطلق اضافه ارزش ها، افزایش حجم مطلق سودها و کاهش نرخ سود را هم همراه دارد. سؤال آنست که این کارکردهای متضاد چگونه با هم جمع می شوند. افزایش حجم مطلق سود و کاهش نرخ سود چگونه از یک سرچشمه واحد می جوشند؟ پاسخ ساده است. ترقی بارآوری کار جزء پرداخت شده کار را به نفع جزء پرداخت نشده اش وسیعاً کاهش می دهد، سهم هر چه سهمگین تری از کار را به کار اضافی یا اضافه ارزش تبدیل می کند، حجم مطلق سود بالا می رود، اما همین روند با افزایش پرشتاب جزء ثابت سرمایه و لذا کل سرمایه همراه است و نرخ سود که خارج قسمت اضافه ارزش به کل سرمایه است روند افت می پیماید. فرض کنیم که میزان سرمایه اجتماعی یک جامعه 100 میلیارد دلار و متوسط ترکیب آلی آن که تعیین کننده نرخ سود است $80c+20v$ یا 80 میلیارد ثابت در مقابل 20 میلیارد متغیر باشد. با کاهش نسبی جزء متغیر در برابر جزء ثابت، ولو که شدت استثمار بدون تغییر باقی ماند یا حتی بالا رود باز هم نرخ سود رو به کاهش می رود. زیرا نسبت ارزش اضافی به کل سرمایه پائین می آید. به خاطر بسپاریم که فقط مقدار نسبی اضافه ارزش تنزل نمی کند، بلکه مقدار مطلق آن نیز دچار کاهش می گردد. نرخ اضافه ارزش 100% برای سرمایه ای با ترکیب $80c+20v$ اضافه ارزشی به میزان 20 را پدید می آورد اما با تغییر ترکیب سرمایه به $70c+30v$ مقدار اضافه ارزش 30 و برای سرمایه با ترکیب $60c+40v$ این مقدار 40 می شود. این تغییرات در حجم اضافه ارزش و سود اتفاق می افتد و منشأ آن تغییر در میزان و نسبت کار زنده ای است که توسط حجم معینی سرمایه با متوسط ترکیب آلی مورد استثمار واقع می شود. از آنجا که مقدار ارزشی سرمایه ای که اضافه ارزش با آن سنجیده می شود معلوم است هر تنزلی در نسبت میان اضافه ارزش و این مقدار ثابت سرمایه بیانگر کاهش مقدار مطلق اضافه ارزش و لاجرم سود است. عکس ماجرا نیز دقیقاً صادق است. به این معنی که هر افزایشی در نسبت مذکور افزایش مطلق اضافه ارزش و سود را در پی دارد. بحث را با آوردن مثالی دیگر روشن تر سازیم.

سرمایه ای یک میلیون دلاری با ترکیب $60c+40v$ و نرخ اضافه ارزش 100% را در نظر آریم. میزان اضافه ارزش 400 هزار و نرخ سود 40% است. این سرمایه را به دو میلیون و دویست هزار با ترکیب $80c+20v$ افزایش دهیم، میزان اضافه ارزش 440 هزار و نرخ سود 20% می شود. مقدار اضافه ارزش اندکی بیشتر شده اما نرخ سود نصف گردیده است. تمامی این مثال ها مؤید همان قانونی است که قبلاً تصریح شد. اینکه با کاهش نسبی سرمایه متغیر و تکامل بارآوری کار اجتماعی، حجم بیش از پیش بزرگتری سرمایه لازم است تا همان مقدار نیروی کار به حرکت آید و همان مقدار کار اضافی جذب شود. بر این اساس هر چه تولید سرمایه داری گسترش می یابد، امکان ظهور اضافه جمعیت نسبی کارگری هم افزون تر می گردد. اضافه جمعیتی که سرچشمه آن عدم تناسب میان افزایش مستمرا فزاینده سرمایه

و کاهندگی نسبی نیاز آن به نیروی کار یا جمعیت رشد یابنده است. اگر نرخ سود دچار کاهش 50% شود و بخواهیم حجم سود حتی در همان سطح سابق باقی ماند، سرمایه پیش ریز ضرورتاً باید دو برابر گردد. برای آنکه حجم سود در صورت کاهش نرخ سود بدون تغییر ماند، باید ضریب افزایش کل سرمایه و شاخص سقوط نرخ سود در نسبت معکوس قرار گیرند. وقتی نرخ سود از 40 درصد به 20% تنزل می یابد حفظ میزان اضافه ارزش و سود قبل در گرو دو برابر شدن سرمایه کل است. اگر این تنزل تا 8% پیش رود آنگاه حجم سرمایه باید 5 برابر شده و 5 میلیون گردد. این در شرائطی است که سرمایه دار مترصد حفظ حجم سود پیشین باشد، اگر بخواهد میزان سود را در عین سقوط نرخ آن بالا برد آنگاه لاجرم باید سرمایه کل با نسبتی بالاتر از نسبت تنزل نرخ سود افزایش یابد. به طور مثال سرمایه یک میلیون دلاری پیشین به دو میلیون و پانصد هزار دلار افزایش پیدا کند. با این افزایش ترکیب سرمایه از $60c+40v$ قبلی یا $(600000c+400000v)$ به $80c+20v$ یا $(2\ 000\ 000c+500\ 000v)$ تغییر می کند، نرخ اضافه ارزش باز هم 100% است، اما حجم آن از 400 هزار به 500 هزار افزایش یافته و نرخ سود از 40% به 20% تنزل کرده است. نکته بسیار مهم مشهود در همه این مثال ها و مورد تأکید ما آنست که تکامل نیروی بارآور اجتماعی کار در پویه پیشرفت شیوه تولید سرمایه داری، از یک سو به صورت گرایش افت نرخ سود ظاهر می گردد و از سوی دیگر همزمان افزایش پیوسته حجم مطلق اضافه ارزش را به نمایش می گذارد. آنسان که کاهش نسبی سرمایه متغیر و سود با افزایش مقدار مطلق هر دو منطبق است. این فرایند در همان حال گویای آن است که هر چه تولید سرمایه داری بیشتر گسترش می یابد، برای استثمار همان میزان نیروی کار نیازمند حجم کاملاً بیشتر سرمایه می گردد. روندی که قهراً زایش و بالندگی یک اضافه جمعیت نسبی کارگری را در پی دارد. اقتصاد سیاسی قادر به تشریح قانون تنزل نرخ سود نیست، «عالمانش» از پیشینیان تا معاصران زیر فشار این جهل همه چیز گفته و به هر خزعلی آویخته اند، اما فقط به ورطه همان گوئی افتاده اند، تناقض پشت سر تناقض بافته اند، رابطه تنگاتنگ و همگن تنزل نسبی سرمایه متغیر و سود در یک سو و افزایش همزمان مقادیر مطلق آن ها را درک نکرده اند، به علل بنیادی و واقعی آن پی نبرده اند و همه چیز را بازگونه القاء نموده اند.

قانون همراهی رشد بارآوری کار، کاهش نرخ سود و افزایش همزمان حجم، آن متضمن این نیز هست که تنزل قیمت کالاها با ترقی نسبی سود نهفته در آن ها همگن است. ترقی و تغییری که در پروسه فروش عیان می گردد. با توسعه مدام سرمایه داری و ارتقاء متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی، مقدار مستمراً فزاینده تری از وسائل تولید توسط مقدار کاهنده تری از کار به حرکت در می آید. به بیان دیگر هر جزء معین محصول یا هر کالای جداگانه نماینده حجم کمتری از کار زنده می شود. موضوعی که در مورد فرسایش سرمایه استوار نیز صدق می کند. کل عناصر سرمایه ثابت اعم از مواد خام و کمی یا سهم استهلاک سرمایه فیکس، کار زنده نسبتاً کمتری را در خود حمل می کنند. بر همین مبنی است که قیمت کالاها پائین می آید. واقعیتی که مصداق و مؤید مطمئن قانون ارزش است. این واقعیت که «ارزش هر کالا توسط کار اجتماعاً لازم نهفته در آن تعیین می گردد» گفتن اینکه قیمت یک واحد کالا از کل محصول سالانه کار و تولید کاهش یافته است هیچ معنای دیگری ندارد، جز آنکه برای تولید کمیت بزرگتری کالا، حجم کمتری کار لازم گردیده است. نرخ سود با وجود افزایش نرخ اضافه ارزش تنزل می کند زیرا اولاً – در مجموع، کار متبلور در کالاهای نو آفریده کاهش پیدا کرده است، حتی جزء **بزرگتر شده** کار بدون اجرت (اضافه ارزش) موجود در هر واحد کالا هم در قیاس با کار بدون اجرت متبلور در کالای قبلی **کوچکتر** شده است. ثانیاً – ترکیب آلی سرمایه بالاتر رفته و جزء متغیر آن که یگانه موجد ارزش های نوین است، در قیاس با جزء ثابتش تنزل یافته است. این تغییرات در ترکیب آلی سرمایه، در اجزاء تشکیل دهنده هر واحد کالا نیز وارد می شود و قیمت آن را دچار تغییر می سازد. اگر

سود را در رابطه با قیمت تمام شده کالاها حساب کنیم آنگاه نرخ سود ما به صورت p/k خواهد بود. p سودی است که طی یک سال حاصل شده است و k حاصل جمع قیمت تمام شده کالاهائی است که طی همین سال تولید گردیده و به فروش رسیده است. پیداست که این نرخ سود فقط وقتی بر نرخ سود p/C منطبق است که $C = k$ باشد. سه حالت مختلف یک سرمایه صنعتی را به شرح زیر در نظر گیریم.

اول: سرمایه ای با رقم 80 000 000 دلار، سالانه 50 000 000 قطعه کالا تولید می کند. قیمت تمام شده هر قطعه یک دلار است اما یک و نیم دلار به فروش می رسد. واگرد سالانه سرمایه 75 000 000 دلار یعنی کمتر از کل آن است. بهای تمام شده کل قطعات 50 000 000 دلار است. سرمایه دار از هر قطعه نیم دلار سود می برد. بر این اساس سود سالانه اش 25 000 000 دلار می گردد. اگر نرخ سود را با رجوع به بهای تمام شده هر قطعه حساب کنیم $(0,5/1)$ به رقم 50% می رسیم. رقمی که در این محاسبه، برای کل سرمایه مصرف شده در واگرد هم صدق می کند $(25\% = 25\,000\,000/50\,000\,000)$. نرخ سود واقعی سالانه اما $25\,000\,000/80\,000\,000$ یعنی اندکی بیش از 31% خواهد بود. مشاهده می کنیم که این دو نرخ سود با رجوع به دو شیوه محاسبه یعنی p/k در یک سو و p/C در سوی دیگر بر هم منطبق نیستند زیرا k و C با هم مساوی نمی باشند.

دوم: سرمایه فوق تا رقم 100 000 000 دلار افزایش می یابد، بارآوری کار هم افزون می گردد. شمار قطعات تولید شده در یک دوره واگرد به 100 000 000 می رسد، قیمت تمام شده هر قطعه کماکان یک دلار است. فرض ما این است که هر قطعه یک دلار و 20 سنت فروش رود. در این صورت فروش محصول سالانه 120 000 000 دلار خواهد بود. از این رقم صد میلیون قیمت تمام شده و 20 میلیون دلار سود سالانه است. p/k برای هر قطعه $0,2/1$ یعنی 20%، نرخ سود واقعی سالانه هم $20\,000\,000/100\,000\,000$ و برابر 20% خواهد بود. هر دو نرخ سود بر هم منطبق هستند زیرا C و k مقادیر واحدی می باشند.

سوم: همان سرمایه باز هم افزایش می یابد و به 150 میلیون دلار می رسد. بارآوری کار نیز دچار افزایش می شود. با این تغییرات شمار قطعات تولید شده در دوره واگرد 300 میلیون می گردد. هزینه تولید هر قطعه 65 سنت و با 10 سنت سود 75 سنت به فروش می رسد. کل فروش یا کل واگرد سرمایه 220 میلیون و 500 هزار لار خواهد بود. از این رقم 190 میلیون و 500 هزار دلار هزینه تولید و 30 میلیون دلار سود است. در اینجا نسبت سود هر قطعه به هزینه تولیدش $(10/65)$ کمی بیشتر از 15% است اما نرخ سود سالانه سرمایه $(30\,000\,000/150\,000\,000)$ بالغ بر 20% است.

مشاهده می کنیم که فقط در شکل دوم نرخ سود سالانه واقعی یا نسبت میان سود و کل سرمایه با نرخ سود دوره واگرد یا سود هر قطعه به قیمت تمام شده آن با هم منطبق می گردد و این انطباق ناشی از همسان شدن مقادیر کل سرمایه با کل قیمت تمام شده کالاها است. در اینجا یک بار دیگر لازم است بر اهمیت و اساسی بودن این بحث اصرار کنیم که در تولید سرمایه داری، کالای جداگانه حاصل یک زمان مفروض، کالای منفرد، در خود و صرف را نمی توان مورد بررسی قرار داد. این کار عمیقاً گمراه کننده است. هر کالا را تنها به عنوان محصول سرمایه پیش ریخته، در رابطه با کل سرمایه تولید کننده آن می توان بررسی نمود و آناتومی کرد.

نرخ سود قطعا خارج قسمت اضافه ارزش به کل سرمایه و نه فقط سرمایه مصرف شده در تولید کالا است اما حجم سود به هر حال برابر با حجم اضافه ارزشی است که در خود کالا جا گرفته است و از راه فروش آن به سامان می رسد. با ترقی بارآوری کار قیمت تک کالا یا حجم معین کالا تنزل می کند. تعداد کالاها زیادتیر می شود، حجم ارزش اضافی یا سود متراکم در تک کالا و نسبت به مجموع کالاها پائین می آید. این ها واقعیتهایی هستند که در ظاهر یا رویه بیرونی

ماجرا دستخوش تعبیر یا تعبیرات نادرست می گردند. این تعبیر که گویا سرمایه دار به میل و بر اساس اراده خویش هر تک کالا را با سود کمتر می فروشد و در عوض با فروش انبوه تر خسارت خود را جبران می کند!! نظریه بدون هیچ پایه ای است که سرچشمه سود را در فروش می بیند!!

رقابت همه چیز را وارونه القاء می کند. تک سرمایه داری می تواند چنین پندارد که سود خود در هر واحد کالا را تنزل می دهد تا مقادیر بیشتری کالا بفروشد و سود بیشتری به چنگ آرد، همه چیز در چگونگی فروش خلاصه می شود!! نظریه پردازان اقتصاد سیاسی هم عین همین پندار واهی را تبدیل به تئوری می کند و خورند اذهان می سازد.

فصل چهاردهم

عوامل خنثی کننده گرایش رو به افت نرخ سود

اقتصاد سیاسی زبون از فهم ریشه های واقعی گرایش رو به نزول نرخ سود، وقوع آن را مایه حیرت می بیند!! کاهنان این معبد اگر چشم بگشایند و فقط کوه سرمایه های استوار تلنبار شده در شکل های مختلف، در طول 30 سال اخیر را نگاه کنند، احتمالاً مسیر حیرت را عوض خواهند کرد. این بار غرق بحر بهت خواهند پرسید: چرا نرخ سود این قدر خرامان افت می کند؟! چرا ترمزها را دور نمی اندازد. این «مفاخر» فقط از درک قانون نزول نرخ سود عاجز نیستند، از عوامل خنثی کننده ای که این قانون را خصلت گرایش می بخشد نیز هیچ چیز نمی دانند. به این عوامل نگاه کنیم.

1 - تشدید فزاینده استثمار کارگر

دراز کردن روزانه کار بر حجم کار اضافی یا اضافه ارزش سرمایه دار می افزایش، بدون آنکه نسبت جزء متغیر سرمایه به جزء ثابت آن را دچار تغییر جدی سازد. دقیق تر بگوئیم جزء ثابت سرمایه را در قبال جزء متغیرش پائین می آرد. ترکیب آلی سرمایه را نازل تر می کند. اگر کارگر به جای 8 ساعت 12 ساعت کار کند، حتی اگر مزدش پیشیزی افزایش یابد، باز هم ساعات کار اضافی بسیار افزونتری تحویل سرمایه می دهد. این موضوعی است که صنعت جدید اهمیت آن را بسیار خوب دریافته است، جای تعجبی نیست که هر چه سرمایه داری تکنیک مدرن تر و ماشین آلات پیشرفته تر به کار می گیرد، سعی در تطویل باز هم بیشتر روزانه کار توده های کارگر دارد. در مورد افزایش اضافه ارزش نسبی این تأکید لازم است که کل شیوه های مورد استفاده سرمایه برای این شکل افزایش بر شدت استثمار کارگر می افزایشند، در همان حال که نسبت جزء متغیر سرمایه به جزء ثابت آن را پائین می آرند، مقدار هر چه بیشتری از حجم معین کار را به کار اضافی یا اضافه ارزش و سود تبدیل می کنند. کارگری که از 8 ساعت کار روزانه 4 ساعت را به عنوان بهای بازتولید نیروی کار می گیرد یک نرخ استثمار 50 درصدی را تحمل می نماید، همین کارگر وقتی از 8 ساعت فقط یک ساعت را به صورت مزد یا کار لازم دریافت نماید، نرخ استثمارش 700% می گردد و چندین برابر می شود. سرمایه صد البته که به هیچ کدام اینها اکتفاء نمی کند، برای تشدید استثمار نیروی کار هیچ مرزی قائل نیست و هیچ حدی را قابل تمکین نمی بیند، کار کودکان و زنان از راهکارهای مهم افزایش اضافه ارزش ها و مقابله با تنزل نرخ سود است. سرمایه با قهر اقتصادی بشرستیزانه، زنان و کودکان خردسال را مجبور به تحمل روزانه های کار طولانی می کند، نان بخور و نمیر خانواده را در گرو کار شاق روزانه و شبانه بزرگ تا کوچک افراد می نماید، در این گذر حجم کار اضافی یا اضافه ارزش ها را تا سرحد ممکن بالا می برد و قانون تنزل نرخ سود را به چالش می کشد. کل شیوه هایی که سرمایه اتخاذ می کند تا با اعمال آنها ضمن ثابت نگه داشتن حجم سرمایه ثابت، به ارزش اضافی نسبی بیشتر دست یابد همگی نقش خنثی سازی افت نرخ سود را بازی می کنند. استفاده از شیوه های پیشرفته تر کشت و کار

در کشاورزی از این جمله اند. یک سوال در اینجا آنست که تکلیف عوامل سد راه تنزل نرخ سود اما نهایتاً باعث تسریع آن، چه می شود؟ به طور مثال اختراعات ماشینی پیش از عمومیت یافتن آنها که باعث افزایش ویژه حجم اضافه ارزش شمار معدودی سرمایه دار می گردد. آیا این کشفیات نیز عوامل خنثی ساز پویه کاهش نرخ سود هستند؟ پاسخ مثبت است. حجم اضافه ارزشی که سرمایه ای معین تولید می کند حاصل ضرب دو عامل نرخ ارزش اضافی و شمار کارگران است. این به آن معنی است که عوامل بالا برنده نرخ اضافه ارزش موجب کاهش حجم نیروی کار می شوند اما در نظر داشته باشیم که در درون همین رابطه متضاد، دراز شدن روزانه کار و ترقی نرخ مطلق ارزش اضافی ناشی از آن مایه تضعیف گرایش به افت نرخ سود می گردد. یک بار دیگر استنتاجات خود را مرور کنیم.

در بررسی نرخ سود دیدیم که: با افزایش حجم کل سرمایه به کار افتاده، حجم سود بالا می رود ولی نرخ سود کاهش می یابد. اگر همه سرمایه متغیر جامعه را در نظر بگیریم اضافه ارزش تولید شده و سود حاصل عین هم هستند. سیر صعودی حجم اضافه ارزش با نمو نرخ آن همراه است. افزایش حجم مطلق اضافه ارزش از کثرت نیروی کار مورد استثمار ناشی می شود و نمو نرخ آن ناشی از بالا رفتن درجه بهره کشی یا شدت استثمار است. سرمایه معلوم المقداری مثل 100 میلیون دلار ممکن است شاهد ترقی نرخ اضافه ارزش باشد، اما به طور میانگین با حجم اضافه ارزش کمتری مواجه شود. دلیلش آنست که نرخ اضافه ارزش منوط به درجه بارآوری کار است ولی حجمش تابع نسبی است که سرمایه متغیر در کل سرمایه دارد. با توجه به نقشی که افزایش نرخ اضافه ارزش بر حجم و نرخ سود دارد و اینکه عوامل بالا برنده نرخ اضافه ارزش قادر به خنثی کردن یا کند نمودن سیر رو به افت نرخ سود هستند، درست آنست که قانون تنزل نرخ سود را یک گرایش تلقی کنیم. قانونی که تحت تأثیر عوامل خنثی کننده، عملاً حالت یک گرایش را احراز می کند. اگر کارگری مجبور به انجام کار دو نفر شود یا شرائی پدید آید که او قادر به تقبل کار 3 نفر گردد. آنگاه این کارگر به اندازه دو نفر اضافه کار تحویل خواهد داد و نرخ اضافه ارزش نمو می نماید، اما میزان کار اضافی وی به اندازه 3 نفر نخواهد شد و لاجرم حجم ارزش اضافی پائین می آید. به طور مثال او دو روزانه 8 ساعتی مجموعاً 16 ساعت در شبانه روز کار می کند و هر روزانه 6 ساعت، جمعاً 12 ساعت کار اضافی نصیب سرمایه دار می سازد، این کارگر ممکن است در همین 16 ساعت به اندازه 3 نفر کار نماید اما 18 ساعت کار اضافی تحویل سرمایه خواهد داد. حجم نسبی اضافه ارزش در محصول تنزل می نماید.

2 – کاهش دستمزد به پائین تر از ارزش خود

تنزل دستمزدها به زیر ارزش واقعی خود متضمن فرار قهری سرمایه از پرداخت بهای مایحتاج اولیه معیشتی یا هزینه ضروری بازتولید نیروی کار کارگر است. پیداست که گرسنگی دادن هر چه بیشتر توده کارگر مایه افزایش کار اضافی و آنان، بالا رفتن حجم و نرخ اضافه ارزش ها و در همین راستا مقابله با گرایش رو به افت نرخ سود خواهد بود.

3 – ارزان شدن اجزاء سرمایه ثابت

حجم سرمایه ثابت اعم از فیکس یا گردشی، کلا و به طور مستمر افزایش می یابد اما ارزش آن با همان نسبت نمی بالد. حجم سرمایه ثابت خودروسازها در قیاس با شروع قرن 20 غول آسا بالیده است اما نمو ارزش سرمایه های آنها متناسب با افزایش حجمشان نبوده است. دلیلش رشد بارآوری کار است. ترقی بارآوری کار، زمان کار متراکم در ماشین آلات، مواد خام، کمکی یا اجزاء سرمایه ثابت را می کاهد. همین خود یکی از عوامل خنثی سازی پویه افت نرخ سود است. حجم سرمایه ثابتی که توسط مقدار معین سرمایه متغیر به کار می افتد مدام سیر صعودی دارد اما ارزشش با همان تاخت نمو نمی کند و با خزش کندتر، مانع شتاب کاهش نرخ سود می شود. در اینجا نیز شاهدیم که همان عامل افزایش ترکیب آلی سرمایه و تنزل نرخ سود یعنی بارآوری کار به طور معکوس باعث کندی افت نرخ سود هم می گردد.

4 - اضافه جمعیت نسبی

ترقی بارآوری نیروی کار، افزایش اضافه جمعیت نسبی را در پی دارد. هر چه رشد شیوه تولید سرمایه داری افزونتر گردد، طول و عرض اضافه جمعیت نسبی هم معمولاً بیشتر می‌گردد. اضافه جمعیت نسبی به نوبه خود دلیلی برای کند شدن پروسه شتابناک تسلط واقعی سرمایه بر کار یا توسعه پرشتاب صنعت بزرگ است، چرا؟ دلایل روشن است. این پدیده متضمن دستیابی کارگاه داران کوچک به توده عظیم خلع ید شدگان و بیکاران ارزان است. همین امر سبب اشتیاق وافر سرمایه به استثمار متشدد این توده و کاهش ولع خویش در استفاده از صنعت مدرن و تکنیک پیشرفته است. ظهور این شرائط ولو متغیر و گذرا، باعث رشد چشمگیر حجم و نرخ اضافه ارزش در خیلی از حوزه ها می‌گردد. فراموش نکنیم که نرخ سود عمومی از فرایند تبدیل نرخ سودهای متنوع قلمروهای گوناگون می‌زاید. بر همین اساس، نمو حجم و نرخ اضافه ارزش ها در این حوزه ها بازیگر نقشی فعال در کند نمودن گرایش رو به نزول نرخ سود است.

5 - بازرگانی خارجی

تجارت خارجی تا آنجا که مایه ارزانی عناصر سرمایه ثابت و وسائل ضروری زیست شود، نرخ سود را بالا می‌برد، زیرا نرخ اضافه ارزش را افزون و ارزش سرمایه ثابت را می‌کاهد. داد و ستد با خارج، موجب تسریع روند انباشت و گسترش شیوه تولید سرمایه داری می‌گردد. سؤال اساسی در اینجا آنست که آیا نرخ سود بالاتر حاصل از پیش ریز سرمایه در بازرگانی مستعمراتی می‌تواند موجب افزایش نرخ سود عمومی گردد؟ در پاسخ باید گفت که سرمایه فعال در این حوزه نرخ سود بالاتری به دست می‌آرد، زیرا با کالاهایی رقابت می‌کند که در شرائط نامساعدتری تولید شده اند، جامعه پیشرفته کالای خود را به دلیل کار بارآورتر به قیمتی بالاتر از ارزش خود، اما ارزان تر از کشور کمتر پیشرفته می‌فروشد، با این کار نرخ سودش را ارتقاء می‌بخشد. جامعه نخست اضافه ارزشی بیش از آنچه در کالاهایش هست می‌گیرد. شبیه اضافه ارزش افزونتری که کار بارآورتر در یک کارگاه مجهز به اختراع تازه عمومی نشده، سهم مالک مؤسسه می‌سازد. ماجرا در مورد جامعه دوم به گونه دیگری مطرح است. در اینجا کار عینیت یافته بیشتری تحویل و مقدار کمتری دریافت می‌شود، با این توضیح که بهای کالاهای دریافتی از هزینه تولید آنها در داخل کمتر است. چرا سرمایه گذاری در مستعمرات نرخ سودهای بالاتر می‌زاید؟ زیرا شدت استثمار بسیار هولناک تر است. ترکیب سرمایه نازل تر است. به طور نسبی کار زنده بیشتری با بهای بسیار حقیرتری استثمار می‌گردد. کار بردگان، کولی ها، زنان و کودکان اضافه ارزش های انبوه تر و نرخ سودهای طلائی تر به ارمغان می‌آرند. این اضافه ارزش های غول آسازتر و نرخ سودهای بالاتر به نوبه خود بر نرخ سود عمومی سرمایه ها تأثیر بارز بر جای می‌گذارند و باعث سیر صعودی آن می‌شوند. در داد و ستد میان کشورها، جامعه پیشرفته تر کار کمتری تحویل می‌دهد و کار بیشتری دریافت می‌کند، کار بیشتری که در قالب اضافه ارزش ها یا کار اضافی کارگران جوامع دیگر بر اضافه ارزشهای حاصل استثمار پرولتاریای جامعه صنعتی تر اضافه و سهم طبقه سرمایه دار این جوامع می‌گردد.

بازرگانی خارجی رشد سرمایه داری در کشور مبدأ را هم سرعت می‌بخشد، جزء متغیر سرمایه در قیاس با جزء ثابت آن را پائین می‌آرد، از این لحاظ نرخ سود را می‌کاهد. همزمان نسبت به کشور دیگر، سود اضافه ای به چنگ می‌آرد که باعث خنثی سازی افت نرخ سود می‌شود. در اینجا هم یک بار دیگر شاهد آن می‌گردیم که همان عوامل کاهش نرخ سود، مایه کندی این کاهش هم می‌گردند. اگر جز این بود آنچه اعجاب آور می‌شد، نه افت نرخ سود بلکه کندی و شتاب اندک آن بود. پیش از آنکه جلوتر رویم برخی نکات بنیادی مطرح شده را به شرح زیر مرور کنیم.

1 - همان عاملی که در پروسه پیشرفت شیوه تولید سرمایه داری سبب ارزان شدن کالاها است، منشأ تغییر در ترکیب آلی سرمایه اجتماعی به کار رفته در تولید کالاها هم می‌باشد، موجب تنزل نرخ سود هم می‌شود، بر این مبنی کاهش

نسبی هزینه تولید کالای منفرد، حتی هزینه مربوط به جزء استهلاک ماشین آلات در آن را نباید با افزایش ارزش سرمایه ثابت در مقابل سرمایه متغیر اشتباه گرفت. هر چند که بالعکس هر کاهش نسبی هزینه سرمایه ثابت با وجود ثابت ماندن یا ازدیاد حجم اجزاء مرکبه آن می تواند باعث بالارفتن نرخ سود شود.

2 – ارتقاء بارآوری کار یا شرائط و عواملی که سبب می گردند تا کمیت کمتری از کار زنده الحاقی در تک کالاها تجسم یابد، این شرائط به هیچ وجه بر نسبت میان کار زنده پرداخت شده و نشده اثر نمی گذارند. بالعکس هرچه مجموع کمیت کار زنده الحاقی نهفته در کالا تنزل کند، جزء پرداخت نشده در مقابل جزء پرداخت شده ترقی می نماید. به بیان دیگر همان شیوه تولید و عواملی که از حجم کل کار زنده الحاقی در درون یک کالا می کاهند، افزایش مطلق یا نسبی اضافه ارزش را هم همراه دارند. تنزل نرخ سود با سیر صعودی نرخ ارزش اضافی، لذا با تشدید استثمار و ترقی درجه بهره کشی از کار به هم پیوسته اند. از همین روی هیچ چیز احمقانه تر از آن نیست که تنزل نرخ سود با افزایش مزدها توضیح داده شود. نرخ سود از آن جهت تنزل نمی کند که کار کمتر بارآور است، بلکه بارآوری افزون تر است که کاهش نرخ سود را همزمان با افزایش نرخ اضافه ارزش در پی می آرد.

6 – افزایش سرمایه سهامی

با پیشرفت شیوه تولید سرمایه داری و گسترش شتابناک انباشت، جزئی از سرمایه اجتماعی نقش سرمایه بهره آور را احراز می کند. سودی که این سرمایه ها به چنگ می آرند، جزء لایجزائی از ارزش اضافی آفریده طبقه کارگر است اما این سود کمتر از سود سرمایه پیش ریز شده در بنگاههای صنعتی است. سرمایه مورد گفتگو وارد پروسه تشکیل نرخ سود نیز نمی شود. رضایت یک بخش سرمایه اجتماعی به این سود کمتر، به نوبه خود اهرمی در کند نمودن گرایش نزولی نرخ سود است.

فصل پانزدهم

گسترش تضادهای درونی قانون

1- کلیات

گسترش بارآوری کار، انباشت غول آسا، تنزل نرخ سود، سویه های مختلف و متضاد روندی واحد هستند. افزایش نرخ سود مثل ارتقاء بارآوری کار، موتور محرک یا نیروی سلسله جنبان شیوه تولید سرمایه داری است. تنزل نرخ سود تشکیل سرمایه های نو را کند، سودبازی را تشویق، تولید را مختل و توسعه سرمایه داری را تهدید می کند. ریکاردو و همقطاران این را درک نمی کنند و حاضر به قبول این حقیقت نیستند که سرمایه داری ذاتا برای خودش، مرز و انتهائی می سازد. آنها این مرز را می بینند اما ریشه اش را در تولید جستجو نمی کنند و به طبیعت احاله می دهند!! از قانون افول نرخ سود می لرزند اما سخت است قبول کنند که تولید سرمایه داری با پیشرفت نیروی بارآور به مرزی می رسد که سر و کارش به هیچ وجه با تولید ثروت فی نفسه نیست. مرز ویژه ای که نشان محدودیت سرمایه داری، شاهد خصلت تاریخی محض و میرا بودن این نظام است. گرایش نزولی نرخ سود فقط خاص سود سرمایه صنعتی نیست، بهره زمین نیز افت می کند ولو که حجم مطلق آن افزایش یابد، حتی در برابر سود سرمایه صنعتی افزایش نسبی هم داشته باشد. برای فهم دقیق تر ماجرا علائم زیر را به خاطر آریم. کل سرمایه اجتماعی C، سود صنعتی p، بهره پول Z و بهره زمین r، کل اضافه ارزش m و سود p است. در این صورت با چنین معادله ای مواجه خواهیم بود.

$$m/C = p/C = p' + z + r/C = p'/C + z/C + r/C$$

پیش تر دیدیم که در پروسه انکشاف تاریخی و سراسری سرمایه داری m یا حجم اضافه ارزش ها مستمرا می بالد اما m/C مدام کاهش می یابد، زیر C سریعتر از m رشد می کند. به این ترتیب کاملا طبیعی است که سود صنعتی، بهره پول و بهره زمین هر یک جداگانه برای خود نمو نمایند یا خارج قسمت هر کدام آنها به سرمایه کل دچار کاهش شود در حالی که نرخ سود و نسبت کل اضافه ارزش ها به کل سرمایه با هم برابر باشند. به همین سیاق عادی است که اشکال متفاوت سود نسبت به هم در صورت بالا رفتن مجموع اضافه ارزش و سود، دچار افزایش گردند در همان حال که نرخ سود یا خارج قسمت کل اضافه ارزش ها به کل سرمایه رو به افت گذارد. بعلاوه مقادیر سود صنعتی، بهره زمین و بهره پول در درون مرزهایی که کل اضافه ارزش ها یا کل سودها تعیین می کنند به شکل های متفاوت تغییر کنند بدون آنکه نرخ سود تحت تأثیر قرار گیرد. تغییر در مقدار سود صنعتی، بهره پول یا زمین تغییری در چگونگی توزیع اضافه ارزش کل میان آنهاست. در همین راستا نرخ هر کدام این اجزاء به سرمایه کل می تواند افزایش یابد در حالی که نرخ سود کل دچار کاهش شود، فقط با این شرط که حاصل جمع آنها با خارج قسمت کل اضافه ارزش به کل سرمایه برابر باشد. مثالی بیاوریم.

سرمایه ای دارای ترکیب $50c+50v$ و نرخ اضافه ارزش 100% است. این ترکیب تغییر می کند و جای خود را $75c+25v$ می دهد. در حالت نخست سرمایه ای به میزان 1000 سودی با رقم 500 داشت. در حالت دوم یک سرمایه 4000 واحدی سودی به میزان 1000 می آورد. کل سود یا اضافه ارزش دو برابر شده است ولی نرخ سود نصف گردیده است. در حالت اول اگر از نرخ سود 50 درصدی فرضا سود صنعتی 20، بهره زمین 20 و بهره پول 10 بود، آنگاه نرخ سود صنعتی 20%، نرخ بهره زمین 20% و نرخ بهره پول 10% می شد. در حالت دوم با تنزل نرخ سود به 25% اگر نسبت ها مانند گذشته باقی مانند، سود صنعتی 10%، بهره زمین 10% و بهره پول 5% می شود. بالعکس اگر سود صنعتی به 8% و بهره پول به 4% تنزل کند، بهره زمین 13% خواهد شد. با گسترش مدام شیوه تولید سرمایه داری تمام سود ابتدا در دست سرمایه داران صنعتی و بازرگانی قرار می گیرد و بعدا گیرندگان بهره زمین و بهره پول هر کدام سهم خود را دریافت می کنند. یک چیز را هیچ گاه از یاد نبریم. تولید سرمایه داری فقط تولید سود است و در ماهیت خود هیچ سختی با تولید برای رفع مایحتاج زندگی انسانها ندارد.

با تولید اضافه ارزش فقط فاز نخست روند تولید به انجام می رسد. سرمایه دار حجم معینی کار بدون هیچ اجرت مکیده است. اینک دومین فاز آغاز می شود، کل محصول یا کالاها اعم از جزئی که جانشین سرمایه ثابت و متغیر می گردد یا جزئی که اضافه ارزش است باید فروخته شود. اگر فروش انجام نگیرد. همه کالاها فروخته نشوند یا پائین تر از قیمت تولید به فروش رسند آنگاه ولو که کارگر به شدیدترین شکلی استثمار شده باشد، حاصل این استثمار آنچنان که هدف سرمایه و سرمایه دار است محقق نشده است. پروسه ای که می تواند به از دست رفتن حجم زیاد یا اندک اضافه ارزش تولید شده منتهی گردد. شرائط استثمار مستقیم و شرائط سامان پذیری نتیجه استثمار، نه فقط از نظر زمانی که به لحاظ مفهومی نیز تالاقی ندارند. شرائط استثمار مستقیم محدود به نیروی کار مولد جامعه است در صورتی که شرائط سامانیابی با تناسب میان رشته های مختلف تولید و ظرفیت مصرف جامعه تعیین می شود. اما توان مصرف جامعه را قدرت مطلق تولید یا ظرفیت مطلق مصرف تعیین نمی کنند، در عوض این قدرت مصرف را شرائط متضاد توزیعی مشخص می کند که مصرف اکثریت غالب جامعه را به پائین ترین سطح تنزل می دهد. سطحی که فقط در محدوده ای تنگ امکان تغییر پیدا می کند. از این که بگذریم قدرت مصرف با گرایش سرشتی و غیرقابل مهار سرمایه به خودافزایی و تولید ارزش اضافی در مقیاس های عظیم تر هم محدود می شود. این قانون حاکم بر شیوه تولید سرمایه داری است. شیوه تولیدی که دگرگونی های مستمر درونی آن قهرا با ارزش کاهی سرمایه موجود، رقابت سبعانه سرمایه ها با هم، نیاز جبری سرمایه

به خودافزایی غول آسا، همچون اهرم های تقلا برای بقا و هراس از افلاس همراه است. در همین راستا بازار باید مدام گسترش یابد. روابط و شرایط مستولی بر آن به قانون اختاپوسی مستقل از تولید کنندگان تبدیل شود و مهارناپذیرتر گردد. در این شیوه تولید، تضاد درونی با توسعه بیرونی تولید به جستجوی راه حل می افتد، اما هر چه تولید بیشتر و بیشتر می بالد، ژرف تر در تضاد با شالوده تنگ مناسبات مصرف، (مصرف کلا چه در شکل نیازهای تشکیل سرمایه ثابت و چه مایحتاج معیشتی) قرار می گیرد. بر فراز این تضاد ذاتی، همراهی سرمایه مازاد و اضافه جمعیت نسبی مغایرتی ندارد. اجماع آنها حجم اضافه ارزش را بالا می برد اما تضاد میان شرایط تولید اضافه ارزش و شرایط مورد نیاز برای تحقق و سامان پذیری اضافه ارزش را حادث می سازد. نرخ سود نه بر اثر کاهش استثمار کارگر بلکه به خاطر استفاده بیشتر و وحشیانه تری که سرمایه از کار کمتر می کند دچار تنزل می شود. حجم سود بدون شک با افزایش حجم سرمایه صرف شده ولو با کاهش نرخ سود رشد می کند اما این امر تراکم همزمان سرمایه را به همراه دارد. روند تمرکز به نوبه خود خلع ید از سرمایه داران منفرد کوچک را در پی می آرد.

2 - تعارض گسترش تولید با ارزش افزایی

رشد نیروهای مولده کار در شیوه تولید سرمایه داری با چهره ای دو گانه ظاهر می گردد. اول در هیأت آنچه از پیش ایجاد شده است، در کار مجسدی که به شکل ابزار تولید، مواد خام، کمکی و نیم ساخته، ماشین آلات، زیرساخت های مورد نیاز چرخه ارزش افزایی سرمایه، مؤسسات صنعتی، مالی، بانکی، کشاورزی، «خدماتی»!! حمل و نقل، تأسیسات فضائی و فراوان شکل های دیگر تجسد یافته و تولید جدید بر متن هستی آن ها انجام می گیرد. دوم در کوچکی آن جزء از سرمایه که صرف مزد می شود به نسبت کل سرمایه. توسعه نیروی مولد از جهتی دیگر هم دو شکل اتخاذ می کند. **یکم** افزایش مستمر بخش اضافی کار در مقابل بخش لازم آن و **دوم** کاهش مدام مقدار نیروی کار یا شمار کارگران برای راه انداختن حجم معینی از سرمایه. نکته مهم در اینجا آنست که دوگانه نخست و دوگانه دوم با اینکه هم مکمل همدیگر و هم تعدیل کننده یکدیگرند، در مورد نرخ سود تأثیر متضاد بر جای می گذارند. این موضوع را کراراً توضیح داده ایم اما از تکرارش ضرر نمی کنیم. حجم کل ارزش اضافی و حجم کل سود برابرند، نرخ سود هم خارج قسمت کل ارزش اضافی به کل سرمایه است، اما مقدار اضافه ارزش کل توسط نرخ ارزش اضافی و شمار کارگران تعیین می گردد. در تولید سرمایه داری نرخ اضافه ارزش مدام صعود می کند اما شمار کارگران در قیاس با کل سرمایه مستمراً دچار کاهش می شود. صعود اولی تا حدی آثار کاهش دومی را جبران می کند اما به هیچ وجه قادر به مهار کامل و ممتد آن نیست. 2 کارگر که 12 ساعت در روز کار می کنند نمی توانند به اندازه 24 کارگری که هر کدام دو ساعت در روز کار انجام می دهند ارزش اضافی ایجاد نمایند، حتی اگر دو کارگر مذکور باد هوا خورند و کل کار آنها کار پرداخت نشده گردد. در اینجا به چند نکته با دقت نگاه کنیم. 1 - با توسعه سرمایه داری نرخ سود تنزل می کند. اما حجم سود و حجم سرمایه دچار افزایش می گردد. 2 - اگر نرخ سود معلوم است افزایش رشد مطلق سرمایه به نمو مقدار موجود آن مربوط است. 3 - هر گاه مقدار سرمایه معلوم باشد، نرخ رشد سرمایه تابع نرخ سود است. 4 - رشد نیروی مولد، ارزش سرمایه را تنزل می دهد سواى وقتی که با ترقی نرخ سود مایه فزونی سرمایه الحاقی شود. این افزایش هنگامی می تواند رخ دهد که یا ارزش اضافی نسبی بالا رود یا کالاهائی که در بازتولید نیروی کار و عناصر متشکله سرمایه ثابت وارد می شوند، ارزان تر گردند. این هر دو موجب کاهش ارزش سرمایه موجود می شوند، هر دو باعث کاهش نسبی جزء متغیر سرمایه در مقابل جزء ثابت آن می گردند. هر دو موجب تنزل نرخ سود عمومی هستند و هر دو این تنزل را کند می کنند. اگر نرخ بالاتر سود سبب افزایش جمعیت کارگری شود، گسترش سرچشمه استثمار را در پی می آورد، همان چیزی که سرمایه را سرمایه می کند.

با همه آنچه گفته شد، رشد نیروی مولد کار به طور غیرمستقیم در افزایش ارزش سرمایه موجود نقش بازی می کند. زیرا حجم ارزش های مصرفی و تنوع آن ها را کثرت می بخشد. ارزش های مصرفی که محتوی ارزشهای مبادله ای هستند و اجزاء سرمایه را می سازند. به سرمایه ثابت و متغیر تبدیل می شوند. حتی سرمایه یکسان و کار یکسان محصولات بیشتری تولید می کنند. محصولاتی که سوای ارزش مبادله ای قادر به سرمایه شدن هستند. سرمایه الحاقی می شوند، کار مازاد و کار اضافی مازاد جذب می کنند. حجم کاری که سرمایه می تواند تحت اختیار گیرد به ارزشش مربوط نیست، به حجم مواد خام، ماشین آلات، وسائل کمکی، مایحتاج معاش کارگر مربوط است. مع الوصف فراموش نکنیم که دو جنبه در هم تنیده فرایند انباشت نمی توانند بدون تضاد و تعارض کنار هم قرار گیرند. این تضاد که:

- همزمان با نقش بازی محرکهای افزایش جمعیت کارگری، عواملی نیز فقط اضافه جمعیت نسبی می زایند.
 - با تنزل نرخ سود حجم سرمایه نمو و ارزشش کاهش می یابد. کاهشی که مایه صعود انباشت ارزش - سرمایه است.
 - با رشد نیروی مولد ترکیب سرمایه بالا می رود و جزء متغیر سرمایه به طور نسبی پائین می آید.
- تأثیرات بالا گاه همراه، گاه در پی همدیگر رخ می دهند. در مقاطعی ستیز عوامل متضاد باعث بروز بحران می شود. بحرانهایی چیزی بیش از مفرهای لحظه ای قهرآگین برای تضادهای موجود نیستند. طغیانهای قهرآمیزی که توازن فروپاشیده پروسه تولید را موقتاً برقرار می کنند. اساس تضاد اینجا است که شیوه تولید سرمایه داری قهرا در مسیر **توسعه مطلق** نیروهای مولده پیش می تازد. هدف این شیوه تولید حفظ ارزش سرمایه های موجود و ارزش افزائی آنها تا گسترده ترین حد ممکن است. همزمان روشهایی که سرمایه برای حصول این هدف اتخاذ می کند متضمن کاهش نرخ سود، ارزشگاهی سرمایه موجود و توسعه نیروهای مولده کار به زیان نیروهای مولدی است که قبلاً تولید شده اند.
- ارزشگاهی ادواری سرمایه های موجود اهرم درونی و پایای سرمایه داری برای کند ساختن پویه تنزل نرخ سود و شتاب دادن به انباشت ارزش - سرمایه از طریق تشکیل سرمایه جدید است، اما همین اهرم فرایند بازتولید و گردش سرمایه را دچار اختلال می کند و روند تولید را با بحران مواجه می سازد. نمو نیروهای مولد و کاهش نسبی جزء متغیر سرمایه در مقابل جزء ثابتش، محرک رشد جمعیت کارگری است اما اضافه جمعیت مصنوعی هم ایجاد می کند. انباشت سرمایه، به لحاظ ارزش، با کاهش نرخ سود، کند می شود. کاهش نرخ سود باعث تشدید باز هم بیشتر انباشت ارزش مصرفی می گردد. همین کاهش به نوبه خود بر شتاب انباشت از لحاظ ارزش می افزاید. تولید سرمایه داری می کوشد که بر این موانع درونی پایا غلبه کند اما این کار را فقط با وسائل انجام می دهد که خود موانع مذکور را از نو با مقیاسی نیرومندتر به وجود می آورند.

سد حقیقی تولید سرمایه داری خود سرمایه است. در این شیوه تولید، خود سرمایه و ارزش افزائی نقطه آغاز، پایان، انگیزه، آمال تولید است. تولید فقط تولید سرمایه است. تولید به هیچ وجه وسیله ای برای ارتقاء فزاینده شرائط زندگی، بالندگی، بهزیستی، بی نیازی، آزادی و عروج مادی - معنوی تولیدکنندگان نمی باشد. یگانه هدف این شیوه تولید حراست و نمو ارزش - سرمایه است، بنیادش بر سلب مالکیت توده عظیم تولیدکنندگان و مستمندسازی قهرآمیز آنها استوار است، در درون مرزهای معینی قادر به تضمین بقای خود است. مرزهایی که وجودشان با اسلوبهای کار سرمایه برای تحقق هدف مذکور در تضاد غیرقابل حل قرار دارد. این اسلوبها در جهت افزایش بدون هیچ مرز تولید سرمایه یا هدف ماهوی این شیوه تولید و لاجرم افزایش بدون هیچ قید و شرط نیروهای بارآور کار اجتماعی پیش می تازند. در اینجا گسترش بدون مرز نیروهای بارآور اجتماعی کار و هدف ماهوی این شیوه تولید که فقط بارورسازی بدون قید و شرط سرمایه است مدام و قهرآگین با هم درگیر می شوند. اگر سرمایه داری موجب رشد نیروهای مولده مادی و ایجاد بازار جهانی است، در همان حال مظهر تضاد سرکش و غیرقابل حل میان این وظیفه تاریخی و وجود خود نیز هست.

3 - سرمایه اضافی همراه با اضافه جمعیت

با تنزل نرخ سود حداقل سرمایه ای که سرمایه دار برای استثمرت کارگر، حصول سود مطلوب و تراز زمان کار لازم تولید کالاهایش با زمان کار اجتماعا لازم یا کمتر از آن نیاز دارد، بیش از پیش می شود. همزمان تمرکز سرمایه بالا می رود. روندی که باز هم موجب کاهش نرخ سود می گردد. سرمایه های کوچک راه سودبازی، خدعه اعتباری، خرید و فروش سهام، بحران سازی پیش می گیرند. این سرمایه ها بخشی از سرمایه اجتماعی را می سازند که قادر به افزایش حجم خود برای جبران تنزل نرخ سود نیستند، توان رقابت در بازار را ندارند، سرمایه مازادند و در شکل اعتبار به اختیار سرمایه داران بزرگ در می آیند. از همان زمینه ای می رویند که اضافه جمعیت نسبی از آن می زاید. پدیده هائی که همدیگر را تکمیل می کنند و لو اینکه در دو قطب مخالف یا ضد هم قرار دارند. در اینجا ما با اضافه تولید سرمایه و نه اضافه کالای مشخص رو به رو هستیم. بدون شک وفور سرکش کالا مشهود است اما همه چیز حدیث انباشت اضافی سرمایه است. اضافه تولید مطلق است و باید همین پدیده مهم یعنی اضافه تولید مطلق را شناخت و کالبدشکافی کرد.

اضافه تولید مطلق لحظه ای رخ می کند که دیگر هیچ سرمایه اضافی را نتوان برای هدف تولید سرمایه داری به کار گرفت. هدف سرمایه صرفا تصاحب کار اضافی، تولید اضافه ارزش و تشکیل سرمایه الحاقی است، حال اگر سرمایه در قیاس با جمعیت کارگری چنان نمو نموده باشد که نه زمان کار مطلق این جمعیت و نه زمان کار اضافی نسبی آن، هیچ کدام امکان گسترش نداشته باشند، قطعا اضافه تولید مطلق حاکم است. سرمایه قادر به تولید اضافه ارزشی بیشتر از پیش نیست و روزه ای به سوی پیش ریز سرمایه الحاقی باز نمی باشد. شرائطی که در آن افزایش انباشت منتهی به حصول سود بیشتر نیست و چه بسا اضافه ارزش کمتر زاید. در هر دو حالت نرخ سود به طور ضربتی سقوط می کند اما این سقوط از سیر صعودی ترکیب ارگانیک و رشد فزاینده نیروهای مولد نشأت نمی گیرد، سرچشمه آن در افزایش ارزش پولی سرمایه متغیر، ترقی مردها و کاهش کار اضافی در مقابل کار لازم است. چرا؟ چنین است. پاسخ اندکی پیچیده است. برای کنار زدن این پیچیدگی به خاطر آریم که پروسه خاص مورد گفتگوی ما که به سقوط ضربتی نرخ سود منتهی شده است از آنجا شروع شد که حصول همان سودهای سابق در گرو پیش ریز حجم هر چه انبوه تر سرمایه قرار گرفت. حجم انبوه تری سرمایه که باید توسط نیروی کار افزون تری راه افتد در حالی که سودی بیش از قبل ایجاد نمی کند. به این ترتیب افزایش ارزش پولی سرمایه متغیر و ترقی مردها است که باعث این سقوط گردیده است.

در این وضع چه اتفاق می افتد؟ یک بخش سرمایه کامل یا ناقص، بلااستفاده می ماند. بخش دیگر پروسه ارزش افزائی خود را زیر فشار این سرمایه های غیرفعال یا نیمه فعال و نرخ سود پائین پیش می برد. تنزل نرخ سود ادامه می یابد و این بار با کاهش حجم سود همراه می شود، زیرا حجم نیروی کار در همان سطح باقی مانده و لاجرم حجم ارزش اضافی بالا نرفته است. حجم کاهش یافته سود بر همان سرمایه سابق تقسیم و نرخ سود پائین تر می آید. کاهش ارزش بالفعل سرمایه پیشین، جدال درونی سرمایه را شدیدتر می کند، رقابت با توجه به اضافه تولید سرکش تر می گردد. صاحبان سرمایه های فعال بخشی از سرمایه اضافی خود را راکد می نمایند تا از کاهش ارزش سرمایه پیشین جلوگیری کنند. بخشی از سرمایه جدید اضافی موفق می شود جزئی از سرمایه فعال سابق را از دور خارج سازد. این جزء سابقا فعال اینک عاطل می ماند، اما کدامین سرمایه ها؟ پاسخ توسط رقابت حاد میان آنها تعیین می شود.

رقابت در شرائط متعارف مثلا در پروسه تشکیل نرخ سود عمومی مظهر همبستگی عملی طبقه سرمایه دار در توزیع اضافه ارزش ها است، اما در شرائط مورد بحث، به گاه وزیدن تندباد بحران حالت معکوس می یابد. اینجا دیگر کارش نه توزیع سودها که تقسیم زیان ها است. هر سرمایه داری از عوارض آن فرار می کند و می کوشد تا از حجم زیانها بکاهد. این تعارض باید بالاخره مسیر کاهش و گشایش پیش گیرد اما چگونه؟ پاسخ را قبلا دیدیم. بخشی از سرمایه باید

عاطل ماند. از بین برود، سرمایه اضافی یا حداقل یک جزء آن باید از دور خارج شود. از دست دادن ها و ضررها چگونه توزیع خواهد شد؟ کاملا روشن است. سرمایه داران عین وحوش صحرا برای کاهش سهم خود از زیان ها به جان هم می افتند. هر که زورش بیشتر، زیان کمتری می بیند، یک سرمایه عاطل، دومی نابود، سومی متحمل زیان نسبی یا فقط ارزشگاهی موقت می گردد. بخش هایی از سرمایه ثابت اعم از گردشی یا استوار در شکل کاهش ظرفیت تولید به حالت راکد می افتند.

فروپاشی کوبنده در مورد ارزش های سرمایه ای رخ می دهد. سرمایه ای که در شکل اوراق اعتباری مدعی و منتظر سهم شدن در اضافه ارزش ها است. با کاهش درآمدهایی که محل رجوع محاسباتشان است، دچار تنزل جدی می گردند. بخشی از طلا و نقره موجود هم به صورت عاطل در می آید. توده چشمگیری از کالاها برای آنکه پروسه فروش خود را به سامان رسانند راه تنزل قیمت و لاجرم تنزل ارزش سرمایه در شکل کالا - سرمایه را پیش می گیرند. عناصر سرمایه استوار هم دچار همین کاهش می شود. فرایندی که تنزل عمومی قیمت ها، رکود و فروپاشی را در پی دارد. این فروپاشی و کساد کارکرد پول به عنوان وسیله پرداخت را فلج می کند. همان کارکردی که همراه رشد سرمایه بالیده بود. در همین راستا زنجیر تعهد پرداخت ها در موعدها، یکی، یکی پاره می شود. پاره شدنی که با فروریزی نظام اعتباری رشد یافته در زمان رشد سرمایه به هم می آویزد. کل این ها به بحران های شدید، ارزشگاهی قهری و ضربتی، رکود، آشفتگی عاجل در فرایند بازتولید و بالاخره کاهش واقعی بازتولید می انجامد.

عوامل دیگر نیز وارد صحنه می شوند. رکود تولید سبب بیکاری بخشی از طبقه کارگر می شود و کارگران شاغل را مجبور به قبول کاهش مزد تا سطح بسیار پائین تر از بهای متوسط بازتولید نیروی کار می کند. چیزی که برای سرمایه «گردنبند فلک افروز» است و همان نقشی را دارد که طغیان اضافه ارزش نسبی یا مطلق به گاه ثابت ماندن مرزها دارد. تنزل قیمت ها و تشدید رقابت ها، سرمایه داران را وادار می دارد تا برای کاهش قیمت ها بکوشند. این کار نیازمند افزایش بارآوری کار به کمک تکنیک و ماشین آلات مدرن است. روندی که کاهش نسبی سرمایه متغیر در مقابل جزء ثابت، بیکاری کارگران و افزایش اضافه جمعیت تصنعی را در پی دارد. بعلاوه کاهش ارزش عناصر سرمایه ثابت موجد سیر صعودی نرخ سود است. چیزی که مایه فزونی حجم سرمایه ثابت در مقابل سرمایه متغیر می شود. این افزایش می تواند با کاهش ارزش جزء ثابت سرمایه همراه باشد و سرانجام با وقوع همه اینهاست که توسعه جدید انباشت رخ می کند و جای رکود را می گیرد.

میان اضافه تولید مطلق سرمایه و اضافه تولید مطلق وسائل تولید فرق است، دومی تا جایی بیانگر اولی است که وسائل تولید به مثابه سرمایه عمل کند. به نسبت توسعه ارزش خود که همراه با توسعه حجم رخ می دهد ارزش افزائی کنند و یک ارزش الحاقی پدید آرد. با این همه اضافه تولید سرمایه متضمن اضافه تولید وسائل کار و تولیدی است که می تواند به عنوان سرمایه عمل نماید. استثمار کند و استثمار نیروی کار را در سطح ممکن اعمال نماید. تنزل در میزان استثمار به پائین تر از سطح معین، نقطه شروع اختلال، رکود و بحران در روند تولید سرمایه داری است. یک بار دیگر بر این امر هویتی سرمایه تأکید کنیم که در این شیوه تولید همان عوامل سلسله جنبان افزایش بارآوری کار و رشد نیروهای مولد، حجم محصولات کالائی را افزایش می دهد. بازارها را توسعه می بخشد، انباشت سرمایه را از لحاظ حجم و ارزش شتابان می سازد. نرخ سود را می کاهد، اضافه جمعیتی نسبی پدید می آرد و آن را روزافزون می کند، اضافه جمعیتی که سرمایه موجود قادر به جذب آن ها نیست. اگر سرمایه به خارج صادر می شود برای آن نیست که در داخل کاربرد ندارد، از آن روی است که نرخ سود بالاتری به چنگ می آرد. در داخل برای جمعیت کارگری شاغل و برای جامعه، سرمایه کاملا اضافی است. سرمایه ای که کنار اضافه جمعیت نسبی وجود دارد. با هم همزی و مشروط کننده یکدیگرند.

گفته شد که هدف سرمایه، نه رفع نیازهای انسانی بلکه صرفاً تولید سود است. سرمایه برای حصول این هدف، حجم تولید را از طریق رجوع به مقیاس تولید و نه عکس آن تعیین می‌کند. به همین دلیل مستمراً با شکافی میان ابعاد محدود مصرف مقصور سرمایه‌داری و روند تولید مترصد غلبه بر این موانع هویتی، درونی سرمایه‌مواجه می‌شود. ضمناً اضافه تولید سرمایه اضافه تولید کالا هم هست. برخی می‌گویند اضافه تولید فراگیری در کار نیست!! و همه چیز در بی‌تناسبی میان شاخه‌های تولید خلاصه می‌شود، اینان نمی‌فهمند که در سرمایه‌داری تناسب شاخه‌های تولید، خودش فرایند خروج و ورود مستمر به عدم تناسب است. تناسب صرفاً جلوه‌ای از بی‌تناسبی هویتی است. حتی به گاه اتفاق، حاصل اراده جمعی تولیدکنندگان نیست. قانون کوری است که بر عاملین تولید تحمیل می‌گردد. عده‌ای اصرار دارند که اضافه تولید نسبی است. این درست است اما شیوه تولید سرمایه‌داری خود نسبی است. مرزهایش مطلق نیست، اما برای خود این شیوه تولید و تا وقتی سرمایه‌داری است مطلق می‌باشد. اگر جز این است چرا همان کالاهایی که توده انسانها دچار کمبودش هستند، با فقدان تقاضا مواجه می‌گردد، چرا باید تقاضای خرید کالاها از بازارهای دوردست برسد تا به کارگران تولیدکننده این کالاها در داخل چیزی برای زنده ماندن پرداخت شود. زیرا در سرمایه‌داری، محصول اضافی فقط زمانی می‌تواند برای مصرف عرضه شود که سرمایه‌دار بتواند آن را به سرمایه‌مبدل کند. شاید گفته شود که اگر سرمایه‌داران کالاهای خود را میان خودشان داد و ستد کنند، دیگر اضافه تولیدی نخواهد بود!! اما در این صورت دیگر سرمایه‌داری هم وجود نخواهد داشت.

موانع تولید سرمایه‌داری موانعی برای تولید به‌طور عام نیستند. اما در سرمایه‌داری گرایش به توسعه مطلق نیروهای مولده است. این گرایش با شرائطی که سرمایه‌داری در آن حرکت می‌کند و فقط در محدوده آن قادر به حرکت است، در تضاد مستمر قرار دارد. در سرمایه‌داری وسائل معاش نیست که زیاد تولید می‌شود، وسائل تولید هم برای شاغل ساختن جمعیت تولید نمی‌شود، بالعکس انبوه جمعیتی را می‌پرورد که کارشان استثمار کارگران است، کارهایی را می‌آفریند که فقط در سرمایه‌داری کار به حساب می‌آیند، وسائل معاش و تولید بسیار انبوهی را تولید می‌کند که به عنوان وسائل استثمار کارگران با نرخ سود طلائی عمل کنند. کالاهای کوه آسائی تولید می‌شوند تا ارزش و اضافه ارزش‌های نهفته در آنها با شیوه خاص توزیع سرمایه‌داری راه تحقق پیش‌گیرند و سرمایه‌الحاقی گردند. فرایندی که انجامش بدون انفجارهای مکرر و مکرر ممکن نیست. موانع درونی سرمایه‌داری به شکلهای زیر خود را ظاهر می‌سازند.

اول – رشد نیروهای مولد، تنزل نرخ سود را به قانونی تبدیل می‌کند که در نقطه‌ای معین در تضاد سرکش با پویه این رشد قرار می‌گیرد. تضاد ویرانگری که باید توسط بحران‌ها مهار شوند.

دوم – نسبت بین کار بدون هیچ اجرت به کار تجسم یافته، سود و نرخ این سود است که حدود قبض و بسط تولید را تعیین می‌کند و آنچه در این میان حائز هیچ تأثیری نیست. نیازهای زندگی انسان است. تولید به حکم سود راه می‌افتد، انجام می‌گیرد و متوقف می‌شود. نرخ سود یگانه موتور محرک تولید سرمایه‌داری است. رشد نیروهای مولد کار اجتماعی تنها توجیه وجود تاریخی سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری این وظیفه را کاملاً کور و ناآگاهانه انجام می‌دهد، آنچه «ریکار دو» را شدیداً خشمگین می‌سازد این است که نرخ سود، این یکتا نیروی محرک تولید سرمایه‌داری و یگانه شرط انباشت سرمایه‌داری خود پویه تولید را دچار اخلاص می‌کند و به ورطه توقف می‌اندازد. ریکاردو نمی‌فهمد که سرمایه‌داری نه یک شیوه تولید مطلق بلکه تاریخی و فازی گذرا در پروسه توسعه شرائط مادی تولید است.

4- پیوست ها

پیشرفت نیروی بارآور کار در رشته های مختلف صنعت نابرابر است. این نابرابری فقط به آنارسی تولید و رقابت قفل نیست. به شرائط طبیعی هم گره خورده است. تأثیر فصول بر کشاورزی را نگاه کنید. رشد مورد گفتگو تضادی را هم با خود دارد. حجم سود متوسط قهرا پایین تر از سطحی است که تکامل نیروی بارآور در پیشرفته ترین رشته ها انتظارش را القاء می کند. پیشرفت در برخی عرصه ها با پسرفت در برخی دیگر نیز همراه است. حجم بخش گردشی سرمایه ثابت به طور مستمر مرتبط با رشد نیروی مولد کار افزایش می یابد اما این حکم در مورد جزء استوار سرمایه به این صورت صادق نیست. با رشد حجم مادی ماشین آلات هزینه تشکیل این بخش سرمایه به طور مطلق بالا می رود اما به طور نسبی کاهش می یابد. اگر 5 کارگر 10 برابر گذشته کالا تولید کنند، هزینه سرمایه استوار آن هم 10 برابر نخواهد شد، افزایش کمتری را نشان خواهد داد.

ارزش کالا توسط زمان کار اجتماعا لازم متراکم در آن تعیین می شود. افزایش بارآوری کار باعث کاهش سهم کار زنده و نمو کار قبلا انجام یافته اش همراه با کاهش کل کار متبلور در آن است. در این میان کاهش کار زنده بیشتر از افزایش کار انجام گرفته پیشین است. سرمایه ثابتی که وارد ترکیب کالا می شود از دو جزء تشکیل شده است. جزء گردشی که تماما وارد کالا می گردد و جزء استوار که به صورت استهلاك و در همین اندازه وارد ترکیب کالای جدید می شود. با افزایش بارآوری کار، ارزش هر دو جزء کاهش می یابد. زیرا حامل کار اجتماعا لازم کمتری خواهند بود. یک نکته مهم را از یاد نبریم. خصلت نمای ترقی بارآوری کار، افزایش بسیار بالای جزء استوار سرمایه ثابت است. این بدان معنی است که ارزش سهم استهلاك این سرمایه در ترکیب کالای جدید ترقی می کند، اما کاربرد تکنیک مدرن و ارتقاء بارآوری کار باید ارزش الحاقی جزء فرسایش بخش استوار وارد در کالا را کمتر از ارزشی کند که با کاهش کار زنده صرفه جوئی شده است. تنها در این صورت است که تکنیک جدید تنزل دهنده ارزش کالا خواهد بود. این امر در مورد تغییر بهای مواد خام و کمکی نیز صدق می کند. همه آنچه در پی استفاده از ماشین آلات مدرن تر مایه بالا رفتن ارزش کالا می شود باید توسط کاهش سهم کار زنده در کالا جبران گردد. تأثیر ارتقاء بارآوری کار باید چنین باشد اما این امر در سرمایه داری چگونه است نیازمند واکاوی است.

فرض کنیم که در رشته ای معین از صنعت، یک قطعه کالا حامل این ارزش ها است. ارزش فرسایش ماشین نیم دلار، مواد خام و کمکی 17 و نیم دلار، دستمزد 2 دلار، اضافه ارزش با نرخ 100% برابر 2 دلار و در این صورت کل ارزش 22 دلار است. این را هم به فرض بالا اضافه کنیم که قیمت تولید برابر ارزش و سود سرمایه دار معادل ارزش اضافی تولید شده است. پس هزینه تولید 20 دلار، سود 2 دلار، نرخ سود 10% و قیمت تولید هم 22 دلار است. حال ماشینی اختراع می شود، کار زنده برای تولید هر قطعه کالا را تا نصف کاهش می دهد. ارزشی که بابت استهلاك وارد کالا می شود سه برابر می گردد. با این رخداده، ارزش فرسایش ماشین یک و نیم دلار، مواد خام و کمکی همان 17 دلار و نیم، مزد یک دلار، اضافه ارزش 1 دلار، جمع ارزش 21 دلار می گردد. هزینه تولید مانند گذشته 20 دلار است. نرخ سود برای سرمایه دار صاحب ماشین همان 10% باقی می ماند و لاجرم او یک دلار اضافه ارزش افزونتر به چنگ می آرد و سودش همان 2 دلار می شود. قیمت تولید نیز همان 22 دلار است. کالا ارزان تر نشده و ظاهرا ماجرا چنین است که سرمایه دار نفعی هم نبرده است. ماشین آلات سابق خود را هم بی جهت اسقاط کرده و متحمل زیان شده است!! همه اینها می گویند که افزایش نیروی بارآور به شرطی برای سرمایه دار طلوع سپیده پیروزی است که جزء کار دارای اجرت بیش یا بسیار بیشتر از افزایش ارزش کار گذشته متجسد وارد در کالا صرفه جوئی گردد. این یک

تضاد سرکش تولید سرمایه داری است. بارآوری کار انسانی را با تصاعدی هندسی به طور بی برگشت بالا می برد، اما در بنمایه هستی خود سد راه بسط این بارآوری می گردد. به همین دلیل نه یک شیوه تولید مطلق که بالعکس تاریخی و میرا است. چند نکته مهم را به بحث حاضر اضافه کنیم.

- 1 - با ورود ماشین آلات و تکنیک جدیدتر سرمایه های کوچکتر به تدریج زیر فشار رقابت بلعیده می شوند.
- 2 - برخی صنایع مانند راه آهن با حجم غول آسای سرمایه ثابت، نه همه سود متوسط، بلکه بخشی از آن را در شکل بهره دریافت می دارند. اگر جز این بود شتاب تنزل نرخ سود عمومی بسیار تندتر می شد.
- 3 - انباشت فزاینده، وقتی موجد تغییرات بالا است که شاهد افزایش ترکیب آلی سرمایه ها باشیم. بخشی از کل سرمایه چه بسا به رغم پاره ای تغییرات دچار افزایش ترکیب آلی نشود. این مسأله نیز شتاب تنزل نرخ سود را کم می نماید.
- 4 - رشد نیروهای مولد اگر شمار مطلق کارگران را چنان کاهش دهد که جامعه، کار مورد نیازش را در دوره کوتاهی انجام دهد بیشتر جمعیت بیکار خواهند شد. تجسم دیگری از تضاد سرشتی سرمایه با بیان این واقعیت که در اینجا رشد نیروهای تولیدی مطلق نیست. تضادی که جنبه ای از آن در وقوع بحران های ادواری به نمایش در می آید. سرمایه نیروی مولد را فقط تا جایی رشد می دهد که کار اضافی افزون تر زاید.

سرمایه دار تکنیک جدیدی را که مایه تنزل نرخ سود است ولو که نرخ اضافه ارزش را ارتقاء بخشد، داوطلبانه به کار نمی گیرد. او نقش این تکنیک را در ارزان تر شدن هزینه تولید کالا را می بیند، مشاهده می کند که با تولید ارزان تر سود بیشتری کسب می کند. سود بیشتری که از تفاوت میان زمان کار لازم متبلور در تولیداتش با میانگین زمان کار اجتماعا لازم مترکم در کالاها ناشی می شود. در واقع سهمی از اضافه ارزش های تولید شده توسط کارگران سایر حوزه ها را نصیب خود می سازد. با گذشت زمان این وضع بر هم می ریزد، رقابت سایر سرمایه داران را وادار به تهیه همین تکنیک یا مدرن تر از آن می کند. تنزل در نرخ سود شروع و سهم سود او به نسبت سرمایه همتراز می شود. سه واقعیت عمده شیوه تولید سرمایه داری را به خاطر بسپاریم:

- 1 - تراکم وسائل تولید در دست طبقه سرمایه دار، تبدیل این وسائل و کلا سرمایه به یک قدرت اجتماعی هیولائی که همه چیز را مطابق نیاز پویه ارزش افزائی و خودگستری خود رقم می زند.
- 2 - سازمان دهی کار به عنوان کار اجتماعی از طریق تقسیم کار و پیوند آن با علم طبیعی
- 3 - ایجاد بازار جهانی

به این ترتیب:

تولید سرمایه داری از هر دو سو، مالکیت انفرادی و کار فردی را حتی به شکلهای متضاد لغو می کند. پس مجرد الغاء مالکیت انفرادی سرمایه ها و اجتماعی شدن کار نه فقط ربطی به عبور از سرمایه داری ندارند که در زمره شاخصهای خصلت نمای این شیوه تولید هم هستند.

نیروی بارآوری که در سیطره تولید سرمایه داری رشد می کند، نسبت عظیم آن به جمعیت، رشد ارزشهای سرمایه ای ولو نه با همان ابعاد، سرعت بسیار بالاتر این رشد در قیاس با جمعیت و استمرار فزاینده اش، شالوده ای را که نیروی مولده عظیم مذکور بر آن متکی هستند، تنگ و تنگ تر می سازد. با آن در تضاد قرار می گیرند و این تضاد به بحران می انجامد.

ناصر پایدار

دی 1400